

مجله زبان و ادبیات فارسی
 دانشگاه سیستان و بلوچستان
 سال سوم- پاییز و زمستان ۱۳۸۴

نگاهی به شعر خاقانی

دکتر عبدالله واثق عباسی
 دانشگاه سیستان و بلوچستان

چکیده

خاقانی یکی از موفق ترین شاعرانی است که به آفاق بکر و رازناک سخن پارسی گام گذارده و سرافراز از گستره ی مه آلود الفاظ و معانی عبور کرده در شمار سرآمدان زبان فارسی جای گرفته است. در این مقاله تلاش شده است هر چند گذرا شعر و ابداعات هنری خاقانی بازکاوی شود و سترگی خاقانی در ابعاد مختلف از قبیل: وسعت تخیل و ترکیب، نازک خیالی های بسی نظیر، اندیشه های صوفیانه، قدرت ردیف پرداز ی و سیطره ی خاقانی به علوم گوناگون باز نموده گردد. تاثیر شگرف و سرنوشت ساز خاقانی بر شیوه های عمومی بیان در زبان پارسی و گویندگانی که پس از او به آرایش کاخ سخن برخاستند، هر گونه پژوهش را در زبان و بیان و شیوه های اندیشه وری او بایستگی می بخشد.

واژگان کلیدی: خاقانی، قصیده، ترکیب، محتوا، خورشید، شراب، ردیف، موسیقی.

مقدمه

هیبت و ابهت خاقانی در گستره ی تحقیقات ادبی بر کسی پوشیده نیست. استواری کاخ بلند شعر خاقانی نیز تا بدان پایه است که از گردش روزگار و باد و باران گزند نمی یابد. خاقانی به لحاظ خلق ترکیبات بدیع و غریب و استعارات و کنایات عجیب و ذهن مضمون پرداز و معنی ساز، شاعری یگانه است .

اشراف و احاطه ی او به علوم مختلف بی نظیر و مهارت معجزه آسای او در التزام ردیف های طولانی و مشکل، با بار معنایی متفاوت، شگفت آور است. در شعر خاقانی ردیف در بسیاری از موارد گرداب معنی و نقطه ی عطف بیت و سمت دهنده ی مضمون و محتوای آن است.

ابداعات هنری خاقانی ویژه ی خود اوست. تصاویر شگرف و قدرت ترکیب و تخیل خاقانی او را بر ستیغ سخن پارسی جای داده است که در این وجیزه به گوشه هایی از این هنر نمایی ها اشاره می رود .

خورشید خاقانی در اوایل سده ششم؛ یعنی حدود ۵۲۰ ه. ق (رضا زاده شفق، ۱۳۵۲: ۳۳۷) از افق شروان در آسمان ادب پارسی طلوع کرد. او خود ضمن اظهار ارادت و علاقمندی به سنایی نامش را بدیل ذکر می کند:

بدل من آمدم اندر جهان سنایی را بدین دلیل پدر نام من « بدیل» نهاد
(دیوان: ۸۵۰)

پدرش علی نجار و مادرش کنیزی ترسا کیش بوده که به تشریف اسلام درآمده است.
به خوان معنی آرای براهیمی پدید آمد ز پشت آزر صنعت علی نجار شروانی
(دیوان: ۴۱۴)

خاقانی درباره ی پدر خویش در تحفه العراقین می گوید:

از برّ خَلاَیِقِم سبکبار بر مایده ی علی نجار
آزر هنری خلیل کردار تا بوت گری مسیح گفتار
او هست علی به نام و احسان من قنبر او به طوع و فرمان
(تحفه العراقین: ۲۱۳-۲۱۴)

و درباره مادرش که او را بسیار گرمی می داشته می سراید:

آن پیر زنی که مرد معنی است آن رابعه ای که ثانیش نیست
 کدبانوی خاندان حکمت مستوره ی دودمان عصمت
 مریم سکنات، گاه بهتان زهرا حرکات، وقت احسان
 نسطوری وموبدی نژادش اسلامی و ایزدی نهادش
 (تحفه العراقین: ۲۱۳- ۲۱۴)

خاقانی پس از اوان کودکی در دامن حمایت عمومی با کفایت خویش کافی الدین تربیت یافت، علوم و فنون متداول آن روز را درگنجینه ی خاطر جای داد و به ویژه در شاعری از همگان پیش افتاد و سرآمد روزگار شد تا این که از جانب عمویش کافی الدین، لقب «حسان عجم» گرفت .

چون دید که در سخن تمام حسان عجم نهاد نامم
 (تحفه العراقین: ۲۲۱)

خاقانی که در ابتدا «حقایقی» تخلص می نمود پس از فوت عمومی دانشمندش به یاری و پایمردی ابوالعلای گنجوی به دربار خاقان اکبر منوچهر شروانشاه راه یافت و تخلص «خاقانی» اختیار نمود.

سرانجام زندگی پر ماجرا و پر فراز و نشیب خاقانی پس از عمری سخنوری و سفر و حبس و رنج و اندوه در اواخر سده ی ششم پایان گرفت و آفتاب فروزان ادب پارسی در سال ۵۹۵ هجری در افق خون گرفته و گرد آلود تبریز غروب کرد.

نمی دانم چرا همیشه نام خاقانی، متنبی، شاعر قدرتمند عرب را به خاطر می آورد. خاقانی را یک متنبی در ادب فارسی می پندارم و متنبی را یک خاقانی عرب می بینم، هر دوی آنان منبع الطبع و بلند پرواز و پلنگ همت و توسن خویند و صلابت در گفتارشان موج می زند، جز این که زبان خاقانی حماسی نیست و به جای آن در اشعارش از نمک عرفان سود جسته است.

سیطره خاقانی به علوم گوناگون

خاقانی از بزرگترین نغمه پردازان، خاقان شعر پارسی و خداوندگار قصیده است. کاخ سخن خاقانی تابدان پایه استوار و بلند است که از گردش روزگار و باد و باران گزند نمی یابد.

خاقانی به لحاظ داشتن فکر بلند، وسعت تخیل، قدرت تجسم، چیرگی بر الفاظ، نبوغ و قریحه ی سرشار و خداداد، مناعت طبع، بلندی همت، مهارت خارق العاده در خلق ترکیبات بدیع و غریب و استعارات و کنایات عجیب و ذهن مضمون پرداز و معنی ساز، شاعری بی نظیر و سترگ است.

«در چشم سخنوری چون خاقانی، هر چیز از هر جای می تواند بستر اندیشه ی شعری باشد: دانش ها، هنارهای فرهنگی - اجتماعی، افسانه ها، بازی های گونه گون، حتی بازی های کودکانه.» (رخسار صبح، ۱۳۶۸: ۱۸۳)

اشراف و احاطه او به علوم مختلف از قبیل: هیأت و نجوم، موسیقی، صرف و نحو و ادب و لغت، فقه و فلسفه و منطق و حکمت، قرآن و حدیث و تفسیر، اخبار و قصص انبیاء، افسانه های ملی و اساطیر، اصطلاحات آئین ترسایی و سایر فنون و علوم و معارف روزگار خود حیرت انگیز است.

«ناگفته پیداست که ماه و خورشید و خیل و حشم آن ها، از ابزار تصویر سازی شاعران است و حتی در آثار نخستین سخن سرایان زبان فارسی نور افشانی می کنند و سوسو می زنند؛ اما دانش نجوم به معنای علمی آن اندک اندک، از سده ی چهارم هجری و از قرن پنجم به بعد به شکلی فراگیر در ادب فارسی راه یافته است. و دیوان خاقانی یکی از نمونه های مثال زدنی نفوذ مصطلحات نجومی در ادب فارسی است.» (ماهیار، ۳۸۲: ۱۲۹)

خاقانی همچنین به اصطلاحات بازی های نرد و شطرنج وقوف کامل داشته و مکرر در سروده هایش از این اصطلاحات بهره جسته و اشعاری بدیع و پندار خیز خلق کرده است:

بردم از نرادگیتی یک دو داو اندر سه زخم گرچه از چار آخشیج و پنج حس در ششدرم
(دیوان: ۲۴۸)

از سه سو پروین و نعل و فرقدان انگیخته
 رقعہ همچون قطب و زشش چاردوبر کعبتین
 (دیوان: ۳۹۳)

از اسب پیاده شو، بر نطع زمین رخ نه
 زیر پی پیلش بین، شهمات شده نعمان
 نی نی که چو نعمان بین پیل افکن شاهان را
 پیلان شب و روزش کشته به پی دوران
 ای بس شه پیل افکن کافکنده به شه پیلی
 شطرنجی تقدیرش در ماتگه حرمان
 (دیوان: ۳۵۹)

کعبه در تریع همچون تخت نرد مهره باز
 کعبتین جان ها و نرّاد انسی و جان آمده
 نقش یک تنها به روی کعبتین پیدا شده
 پس شش و پنج و چهار و سه دو پنهان آمده
 هر حسابی کرده بر حق ختم چون نرد زیاد
 هر که شش پنچی زده یک بر سر آن آمده
 (دیوان: ۳۶۹)

«زیاد یکی از بازیهای نرد است، نام بازی از هفت بازی نرد به این نوع که هر نقش که در
 کعبتین افتد هنگام باختن یکی از آن زیاد بازند، بازی دوم از نرد و آن هفت است: یکم فا، دوم
 زیاد، سوم ستاره، چهارم هزاران که آن را هزار و ده هزاران نیز گویند، پنجم خانه گیر، ششم
 طویل و هفتم منصوبه.» (معدن کن، ۱۳۷۲: ۴۳۷)

مفاخرات خاقانی

خاقانی با ویژگی های ذکر شده و روحی سرکش و تسلیم ناپذیر به افق های ناشناخته و مه
 آلود ادب گام نهاد و «شیوه ی تازه» و «طریق غریبی» در سخنوری به وجود آورد:
 منصفان استاد دانندم که از معنی و لفظ «شیوه ی تازه»، نه رسم باستان آورده ام
 (دیوان: ۲۵۸)

هست «طریق غریب» این که من آورده ام
 اهل سخن را سززد گفته ی من پیشوا
 (دیوان: ۳۹)

بدین طریق خاقانی نه تنها یک سر و گردن از معاصرانش برتر و بالاتر بود؛ بلکه شاهین بلند
 پرواز خیالش بر ستیغ سخن فارسی جای گرفت و این که خود وی نیز در جای جای اشعارش
 به برتری و والایی خویش بر دیگر شعرا می نازد از وقوفی راستین بر پایگاه بسیار بلند او در
 هنر سرچشمه می گیرد و از مرحله ی رجز خوانی و لاف و گراف بسی بالاتر است. نه خود

ستایی محض است و نه عقده ی حقارت و نه ادعای بی پشتوانه، بلکه یک باور هنرمندانه و بایسته است:

منم به وحی معانی پیمبر شعرا که معجز سخن امروز در بیان من است
(دیوان: ۷۵۵)

سخن گفتن به که ختم است می دانی و می پرسی فلک را بین که می گوید به خاقانی به خاقانی
(دیوان: ۴۱۴)

خاقانی مرد لاف و گزاف نیست و قهرمان آوردگاه سخن است:

نه مرد لافم خاقانی سخن بافم که روح قدس تند تار و پود اشعارم
کدام علم کزان عقل من نیافت اثر بیازمای مرا تا بیننی آثارم
(دیوان: ۲۸۸ - ۲۸۷)

و با این باور هنری است که بی تردید خویش را فاتح میدان سخنوری می بیند:

گرچه بدست پیش از این در عرب و عجم روان شعر شهید و رودکی نظم لبید و بحتری
در صفت یگانگی آن صف چارگانه را بنده سه ضربه می دهد در دو زبان شاعری
(دیوان: ۴۲۵)

و همیشه مطمئن و استوار، آماده ی آزمون و امتحان است :

عنصری کو یا معزی یا سنایی کاین سخن معجز است از هر سه گرد امتحان انگیخته
(دیوان: ۳۹۸)

گاه قصایدش را در حد معلقات سبع می داند و چه زیبا می سراید :

این قصیده ز جمع سبعیات ثامنیه است از غرایب اشعار
از در کعبه گر در آویزند کعبه در من فشانندی استار
زد قفایبک را قفایی نیک و امرؤ القیس را فکنند از کار
(دیوان: ۲۰۷ - ۲۰۶)

خاقانی شاعری معجزه گر و ساحر است و دیگران را ریزه خوار خوان خویش می داند :

شاعر ساحر منم اندر جهان در سخن معجزه صاحبه قران
از شجر من شعرا میوه چین وز صحف من فضلا عشرخوان
(دیوان: ۳۴۲)

و بالاخره ابیات زیر که خویش را پادشاه اقلیم سخندانی و سخنوری می داند:

نیست اقلیم سخن را بهتر از من پادشا	در جهان ملک سخن راندن مسلم شد مرا
مریم بکر معانی را منم روح القدس	عالم ذکر معالی را منم فرمانروا
رشک نظم من خوردحسان ثابت را جگر	دست نثر من زند سبحان و ایل را قفا
عقد نظامان سحر از من ستاند واسطه	قلب ضرابان شعر از من پذیرد کیمیا
جرعه خوار ساغر فکر مند از تشنگی	ریزه چین سفره رازمندازناشتا

(دیوان : ۱۸ - ۱۷)

«شاخص ارجمند شعرخاقانی که از فراسوی گوناگونی های قالب و موضوع خودنمای می کند، هستی مستقل آثار اوست. این هستی مستقل بیش از هر عامل دیگر پاسخگوی نیاز های عاطفی و توقعات زیبایی شناختی خواننده است. این شاخص، خط رابطی است که نیازی مشترک و انسانی را از سراینده تا خواننده و به عکس، نوسان می دهد و لحظاتی از زندگی خواننده را در نشئه مکاشفه ای مغتنم معنی می بخشد.» (مؤید شیرازی، ۱۳۷۲ : ۴۰)

نازک خیالی های خاقانی

بی تردید خاقانی شاعری است که لوای صبح در اکثر قصاید و حتی غزلیاتش در اهتزاز و توصیفات او در خصوص صبح بی نظیر می باشد:

صبح چون زلف شب بر اندازد	مرغ صبح از طرب سر اندازد
کرکس شب غراب وار از حلق	بیضه ی آتشین بر اندازد
برشکافد صبا مشیمه ی شب	طفل خونین به خاور اندازد
بامدادان که یک سواره چرخ	ساخت بر پشت اشقر اندازد

(دیوان: ۱۲۳ - ۱۲۲)

ذهن توانمند و تخیل قدرتمند خاقانی به همراه باریک اندیشی و نازک خیالی وی گاهی آنچنان الفاظ و معانی را به خدمت می گیرد که انسان را به حیرت و اعجاب وا می دارد:

کشتی زرین به کف دریای یاقوتین دراو	وز حباب گنبد آسا بادبان انگيخته
آهوی شیر افکن ما گاو زرین زبردست	از لب گاوش لعاب لعل سان انگيخته

بحر دیدستی که خیزد گاو عنبرزای از او گاو بین زو بحر نوشین هر زمان انگيخته
(دیوان: ۳۹۳)
و گاه ژرفای شعر او تا بدان پایه است که بدون اطلاعات گوناگون و شناخت اساطیر،
گره های سخنش قابل باز شدن نیست:

پنبه زاری بر فلک بی آب و کیوان بهر آب دلور از پنبه زارش ریسمان انگيخته
شیر با گاو و بره گرگ آشتی کرده به طبع آشتی شان اورمزد مهربان انگيخته
(دیوان: ۳۹۵)

در سخن خاقانی غرابتی است که بوی آشنایی می دهد:

به نشانی که میان من و تست نوش مرغان و نوای سخنت
به سرشک تر و خون جگرم بسته بیرون و درون دهننت
(دیوان: ۵۶۹)

نازک خیالی های خاقانی به انضمام احساسات لطیف، گاه در الفاظی شکل گرفته که این
باور را تقویت می کند که او زودتر از زمان خویش ظهور کرده، چه کسی باور می کند این
ابیات از خاقانی باشد:

پیغام دادمش: «که نشانی بدان نشان کز گاز بر کناره لعلت نشان ماست.»
هم خود ز روی لطف جوابم نوشت و گفت: خاقانیا مترس که جان تو جان ماست»
(دیوان: ۷۸)

گاه ظرافت بلورین شعر و تازگی زبانش به درجه ایست که زنگار دیریابی و دیر آشنایی
وی را از هر ذهنی می زداید و پرده های پیچ در پیچ و رمز آلود و رازناک سخنش را به کناری
می زند و مقدمات آشنایی و آشتی را نوید می دهد. آشتی که هر چند دیر دست داده است ولی
بسیار دیر پا و ماندگار خواهد بود.

شکسته دل تراز آن ساغر بلورینم که در میانه خارا کنی ز دست رها
(دیوان: ۳۰)

ردیف در شعر خاقانی

مهارت معجزه آسا و خارق العاده ی خاقانی در التزام ردیف های طولانی و مشکل با بار معنایی مختلف و نو شگفت آور است و بر خلاف همه ی شعرا که غالباً معنای بیت در کلمات قبل از ردیف خلاصه می شود و ردیف بیشتر عامل عروضی است، در شعر خاقانی ردیف در بسیاری از موارد گرداب معنی و نقطه عطف بیت و سمت دهنده به حساب می آید.

«در حقیقت شعر خاقانی اوج بازی با ردیف است و پس از او دیگران از همین حد تجاوز نمی کنند، با این تفاوت که او کاملاً از عهده ی ادای فکر و مضامین خود بر می آید و آیندگان اغلب دچار یاهوه گویی می شوند؛ به خصوص در دوره ی صفوی که در قصیده همواره خاقانی را سرمشق قرار می داده اند.» (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳: ۱۵۳)

«خاقانی با سرودن اشعاری با ردیف های بلند که اغلب ردیف های فعلی می باشند، تحولی عظیم در شعر فارسی به وجود آورد که از این جهت، دیوانش با دیوان شمس که طولانی ترین ردیف ها در آن به کار رفته است قابل مقایسه است، با این تفاوت که جنبه ی موسیقایی ردیف ها در دیوان شمس در مقایسه با دیوان خاقانی از تحرک و خیزش بیشتری برخوردار است.» (مختاری، ۱۳۷۱: ۶۷)

در ردیف های «اندازد، افشانده اند، نماید، ساختند، برآمد و ...» می توان این ادعا را به اثبات رسانید. لازم به توضیح است که در ردیف های «برافکند» و «انگیخته» هر کدام از این فعل ها در محل ردیف دارای بیش از پنجاه مورد معنی می باشد.

در ردیف «برافکند» در قصیده رخسار صبح خاقانی معانی زیر برای آن به ذهن می آید: بیرون انداختن، پوشیدن، پریدن، انداختن، قراردادن، گسترده پاشیدن، بیرون ریختن، کندن از بین بردن، ریختن، گذاردن، زدن، رسیدن، آشکارکردن، استفراغ کردن، انجام دادن، نواختن (نوازش کردن)، پیدا کردن، بخشیدن، زین کردن، دمیدن، کشیدن (رسم کردن)، رساندن، از بیخ برکندن (در آوردن)، دادن، گرفتن، به وجود آوردن، گذاشتن، تابیدن، بستن و

و در ردیف «انگیخته» معانی زیر را می توان دید:

به وجود آوردن، انجام دادن، گذاشتن، خلق کردن، برافراشتن، جاری کردن، بیدار کردن، بلندکردن، انداختن، حک کردن، خواندن، آویزان کردن، به راه انداختن، نواختن(زدن)، افشاندن، درست کردن، برخاستن، برافراختن، فرود آوردن، داشتن، پاک کردن، آشکار کردن، فریاد کشیدن، بیرون کشیدن، طلوع کردن، ریختن، از بین بردن، برکشیدن، (بیرون آوردن) برخیزاندن، ساختن، پراندن، رساندن و ...

قدرت تخیل و ترکیب خاقانی

ابداعات هنری خاقانی ویژه ی خود اوست و نه تنها تا قبل از وی سابقه نداشته؛ بلکه پس از وی نیز به ندرت مورد استفاده قرار گرفته است. ذهن پویا و خلاق خاقانی هیچ گاه در چارچوب های فکری و هنری گذشتگان گرفتار نیامده و به تصاویر پیش ساخته ی دیگران راضی نگردیده است.

او گاهی برای یک مضمون تعبیر و ترکیبات متعددی می آورد و چون مولود خاطر خویش را دوست دارد، به اشکال مختلف آن را می آراید و به بازار عرضه می کند. «نای» که یک ابزار ساده نوازندگی است، در برخورد با ذهن تصویر پرداز و معنی ساز خاقانی در زمینه ای وسیع و متنوع از تخیلات شاعرانه، خاصیت جلوه سازی می یابد:

نای چون شاه حبش در پیش و پس ده غلامش پاسبان آخر کجاست
(دیوان: ۴۹۲)

سیه خانه آبنوسین نایی به نه روزن و ده نگهبان نماید
(دیوان: ۱۲۹)

نای است بسته حلق و گرفته دهان چرا از سرفه خون قنینه ی حمرا برافکند
(دیوان: ۱۳۵)

جنبش ده ترک لـرزه دار ز شادی هندوی نه چشم را به بانگ در آورد
(دیوان: ۱۴۸)

نای است چون طفل حبش ده دایگانش ترک فش نه

چشم دارد شوخ و خوش، صد چشم حیران بین دراو

(دیوان: ۴۵۲)

وآن نی چوماری بی زبان سوراخ هارا استخوان

هم استخوانش سرمه دان هم گوشت زاعضا ریخته

(دیوان: ۳۷۸)

آن آبنوسین شاخ بین، مارشکم سوراخ بین

افسونگر گستاخ بین، لب بر لب مار آمده

(دیوان: ۳۸۹)

نای چون شاه حبش ده ترک خادم پیش و پس هشت خلسد از طبع و نه چشم از میان انگیخته

(دیوان: ۳۹۳)

نای عروسی از حبش ده ختنش پیش و پس تاج نهاده بر سرش از نی قند عسکری

(دیوان: ۴۲۷)

چنانکه ملاحظه می شود هر کدام از ابیات فوق دارای تصاویری شگرف و دور از ذهن است که ابتدا و به تنهایی، به ویژه بدون آشنایی با شگردهای خاقانی، مشکل می نماید؛ ولی با کشف شبکه ی ارتباطی ابیات می توان آنها را تفسیر نمود.

خاقانی یک شاعر استثنایی و جادویی است. قدرت تخیل و ترکیب خاقانی گاه چنان اوج می گیرد که برای یک واژه ترکیبات بدیع و فراوانی می آفریند. چنان که فقط برای خورشید حدود صد و سی ترکیب بکر و عجیب دارد و این صنعتگری جز در کارخانه خیال خاقانی در جایی دیگر صورت نمی بندد:

شه اختران(ص ۱۳۰ ب ۱)، دست موسی(ص ۱۳۰ ب ۲)، نارنج گیلان (ص ۱۳۰ ب ۵)، شاه فلک(ص ۱۳۱ ب ۲۰)، خنگ صبح(ص ۱۳۳ ب ۴)، زرد پاره (ص ۱۳۳ ب ۵)، قواره ی دیبا (ص ۱۳۳ ب ۶)، کعبتین (ص ۱۳۳ ب ۷)، آتشین دواج (ص ۱۳۳ ب ۱۴)، سلطان یک سواره ای

گردون (ص ۱۳۶ ب ۱)، آتشین صلیب (ص ۱۳۶ ب ۶)، چشمه (ص ۱۳۶ ب ۵)، تاج فلک (ص ۱۴۹ ب ۱۰)، امام انجم (ص ۱۶۹ ب ۷)، چشمه ی مهر (ص ۱۴۵ ب ۱۶)، سلطان انجم (ص ۱۷۶ ب ۷)، بیرق نور (ص ۱۸۲ ب ۱)، گوگرد سرخ (ص ۱۸۲ ب ۲)، آینه ی چین (ص ۱۸۲ ب ۳)، آینه ی چرخ (ص ۱۸۲ ب ۳)، مهره ی زر (ص ۱۸۲ ب ۶)، برقع زرین صبح (ص ۱۸۲ ب ۹)، عروس سپهر (ص ۱۸۲ ب ۹)، آینه ی آسمان (ص ۱۸۴ ب ۱۳)، زر سرخ سپهر (ص ۱۸۳ ب ۱۲)، آتش معنبر (ص ۱۸۶ ب ۵)، سیماب آتشین (ص ۱۸۶ ب ۵)، نان زرین (ص ۸۱ ب ۱۷)، کعبه ی جهان گرد (ص ۱۸۷ ب ۱)، شمع فلک (ص ۲۳۵ ب ۸)، طاووس آتشین پر (ص ۱۹۱ ب ۱۰)، قندیل دیرچرخ (ص ۲۴۳ ب ۱۸)، قرص گرم آسمان (ص ۲۵۴ ب ۱۷)، بیضه ی زرین (ص ۲۵۹ ب ۱۴)، طاووس صبح (ص ۲۵۹ ب ۱۴)، آتشین کاسه (ص ۳۸۴ ب ۱۲)، شاه طغان چرخ (ص ۴۲۹ ب ۱۲)، تاج گردون (ص ۳۸۶ ب ۱۵)، زرین صدف (ص ۳۷۹ ب ۴)، زمزم آتش فشان (ص ۳۹۰ ب ۱۴)، شمع روان (ص ۳۹۰ ب ۱۶)، آینه ی سکندری (ص ۴۱۹ ب ۱۹)، خوانچه ی زرین چرخ (ص ۳۹۲ ب ۱۶)، آینه (ص ۴۰۰ ب ۴)، آتش فشان (ص ۳۹۰ ب ۱۶)، زن رومی (ص ۴۱۶ ب ۸)، شاهد طارم فلک (ص ۴۱۹ ب ۲۰)، آتشین صدف (ص ۴۲۰ ب ۱)، یوسف روز (ص ۹۷ ب ۱۰)، شاه اختران (ص ۱۰۷ ب ۸)، عروس خاوری (ص ۴۲۳ ب ۱)، زرد قواره (ص ۲۶۱ ب ۵)، شحنه ی شش جهات عالم (ص ۲۷۷ ب ۱)، قندیل دیر عیسی (ص ۲۸۱ ب ۱۱)، آتشین آینه (ص ۲۹۵ ب ۱۵)، شیشه ی نارنج (ص ۲۹۵ ب ۱۵)، شاه زنبور (ص ۲۹۶ ب ۹)، زرین ترنج (ص ۳۰۳ ب ۶)، مهره ی زرین (ص ۳۵۰ ب ۱۶)، سپر زر (ص ۳۵۰ ب ۱۷)، زرین آبدستان (ص ۳۶۹ ب ۳)، شاه یک اسبه (ص ۳۷۹ ب ۵)، یوسف زرین رسن (ص ۳۷۹ ب ۸)، یوسف گردون نشین (ص ۳۷۹ ب ۹)، گلگون چرخ (ص ۳۸۰ ب ۱۶)، خشت زر (ص ۳۸۱ ب ۳)، نارنج زر (ص ۴۶ ب ۱)، نقره خنگ (ص ۸۱ ب ۹)، خشت زرین (ص ۳۸۱ ب ۴)، یوسف زرین نقاب (ص ۴۷ ب ۱۱)، کیوتر زرین (ص ۸۲ ب ۱۱)، زرین کاسه (ص ۸۹ ب ۱۱)، چترزرین (ص ۱۰۶ ب ۱۹)، زرین قواره (ص ۱۱۲ ب ۱۰)، بیضه ی آتشین (ص ۱۲۲ ب ۱۴)، طفل خونین (ص ۱۲۲ ب ۱۶)، یک سواره چرخ (ص ۱۲۳ ب ۵۱)، طشت زر (ص ۱۲۹ ب ۲)، یتیم دریده گریبان (ص ۱۲۷ ب ۱۳)، شاهد روز (ص ۴۵۸ ب ۱۸)، شاه نیمروز (ص ۳۷۵ ب ۱۱)، صاع زر یوسف (ص ۴۹۹ ب ۳)، طاووس صبح (ص ۲۵۹ ب ۱۴)، عروس نه فلک (ص ۱۷۸ ب ۷)، زمزم رسن ور (ص ۱۸۷ ب ۱)،

خوانچه ی زر (ص ۳۹۲ ب ۱۶)، شاه مثلثی (ص ۴۲۴ ب ۱۱)، آتشین صدف (ص ۴۲۰ ب ۱)، آتشین آینه (ص ۲۹۵ ب ۱۵)، شاه انجم (ص ۱۷۱ ب ۵)، شاه افلاک (ص ۴۸۵ ب ۱۹)، روز (ص ۴۸۶ ب ۳۱)، آهوی زرین (ص ۴۴۹ ب ۵)، آهوی فلک (ص ۴۴۹ ب ۴)، باز سپید روز (ص ۱۵۲ ب ۴)، ترنج زر (ص ۳۵۹ ب ۱۲)، تیغ زر آسمان (ص ۱۸۲ ب ۱۰)، چتر روز (ص ۸۳۴ ب ۱۳)، چتر زر (ص ۶۲۸ ب ۱۱)، چراغ فلک (ص ۹۳۰ ب ۷)، خوانچه ی زرفشان (ص ۵۰۸ ب ۱۵)، عروس سپهر (ص ۱۸۲ ب ۹)، باز سپهر (ص ۱۸۲ ب ۷)، امام انجم (ص ۱۶۹ ب ۷)، تاج فلک (ص ۱۴۹ ب ۱۰)، سیمرخ زرین پر (ص ۳۸۸ ب ۱۸)، سیماب آتشین (ص ۱۸۶ ب ۶)، سلطان انجم (ص ۱۳۰ ب ۶)، سلطان چرخ (ص ۳۵۰ ب ۱۳)، سلطان یک سواره (ص ۵۹ ب ۹)، زرین نمکدان (ص ۳۶۸ ب ۱۴)، زرین سلب (ص ۳۷۷ ب ۹)، تخت گهر (ص ۵۰۷ ب ۱۲)، کعبتین بی نقش (ص ۵۰۷ ب ۱۳)، زرد کف (ص ۵۰۷ ب ۱۵)، مهره (ص ۵۰۷ ب ۱۶)، جان (ص ۵۰۷ ب ۱۸)، سنان (ص ۵۰۷ ب ۱۹)، پروین سهیل سان (ص ۵۰۷ ب ۲۰)، گاورس (ص ۵۰۷ ب ۲۱)، تیر خونین (ص ۵۰۸ ب ۲)، تاج زر (ص ۵۰۸ ب ۳)، دیده بان چهارم چرخ (ص ۵۱۸ ب ۵)، بیضه ی زر (ص ۴۲۹ ب ۲)، یوسف سپهر چهارم (ص ۹۲۵ ب ۱)، مهره ی زر (ص ۱۸۲ ب ۶)، مرغ روز (ص ۲۱۵ ب ۱۴)، خشت زر خاوری (ص ۳۹۰ ب ۱۵)، کعبه ی محرم نشان (ص ۳۹۰ ب ۱۴) و

.....

«ساختارهای بیانی خاقانی با محوریت خورشید، نزدیک به تشبیهات «حسی به خیالی» است، اما کاملاً با آن مطابقت ندارد و دلیل عدم تطابق کامل، ذات «مشبه» یعنی «خورشید» است که در عرف از تمامی مشبه به ها کامل تر و زیبا تر است.» (معدن کن، ۱۳۸۳: ۵۴)

گیرایی تصاویر زیر را که در خصوص سپری شدن زمستان و آمدن بهار و گذشتن شب و آمدن روز است ببینید:

یوسف از چاه و دلو رست آخر	آفتاب از و بال جست آخر
دلو را ریسمان گسست آخر	چاه راسر فروگرفت الحق
آمد و درفکند شست آخر	چشمه ی خور به حوض ماهی دان
خاتم آورد باز دست آخر	چون سلیمان نبود ماهیگیر
شاه افلاک بر نشست آخر	با وشاقان خاص گیسو دار

بیست و یک خیل‌تاش سقلابیش
 چرخ را چون سمند نعل افکند
 خیل دی ماه راشکست آخر
 تنگ برنقره خنگ بست آخر
 روز پرواز کرد و بالا شد
 شب به کاهش فتاد پست آخر
 بر قراستقر اوفتاد شکست
 و آقسنقر ز بیم جست آخر
 (دیوان: ۴۸۶ - ۴۸۵)

«قراستقر استعاره ای است آشکار از شب و آقسنقر از روز. با درآمدن خورشید درباره ی بره، «ترازمندی بهاری» آغاز گرفته است که در آن، روز و شب یکسان و برابر می شوند.» (کزازی، ۱۳۷۸: ۷۵۴)

قدرت بی نظیر خاقانی در ترکیب سازی تعابیر شراب در بیش از پنجاه مورد نیز قابل توجه است:

لعل لعاب (ص ۴۳۴ ب ۱۴)، جان پری (ص ۴۳۴ ب ۱۶)، لعل قبا (ص ۴۳۵ ب ۵)، خون دختران رز (ص ۳۲۳ ب ۱۴)، پیر دهقان (ص ۳۴۵ ب ۱۱)، یاقوت حمرا (ص ۳۷۷ ب ۱۶)، قوت مسیح یک شبه (ص ۳۷۸ ب ۲)، نور عذرا (ص ۳۸۲ ب ۶)، آتش (ص ۳۸۲ ب ۱۳)، مریخ خون آلود (ص ۳۸۳ ب ۱)، آب کهن (ص ۳۸۳ ب ۱۰)، حیض عروس رز (ص ۳۸۳ ب ۱۱)، آتش موسی (ص ۳۸۳ ب ۱۸)، آتش دهقان (ص ۴۱۱ ب ۱۷)، کیمیای جان (ص ۴۲۰ ب ۴)، آتش جام زیبایی (ص ۴۲۰ ب ۴)، طلق حلال پروران (ص ۴۲۰ ب ۴)، طلق روان گوهری (ص ۴۲۰ ب ۴)، طفل مشیمه رزان (ص ۴۲۰ ب ۵)، بکر مشاطه خزان (ص ۴۲۰ ب ۵)، خون سیاوشان (ص ۱۳۳ ب ۱۰)، گلاب عبهری (ص ۴۲۶ ب ۱۴)، آتش تر (ص ۳۱۳ ب ۳)، گلاب لعل (ص ۴۲۶ ب ۱۵)، لعل آتشی (ص ۴۲۷ ب ۷)، گلنار (ص ۱۹۸ ب ۲)، آتش سرد (ص ۱۱۶ ب ۷)، لعل تر (ص ۱۱۶ ب ۱۳)، جان دهقان (ص ۱۲۸ ب ۳)، آب حیات (ص ۱۳۳ ب ۱۳)، عده دار بکر (ص ۱۳۴ ب ۳)، آب خضر (ص ۱۳۷ ب ۶)، حیض بنت العنب (ص ۱۹۸ ب ۸)، عروس صرع دار (ص ۲۲۲ ب ۵)، دختر رز (ص ۴۲۰ ب ۷)، راح ریحانی (ص ۴۸۱ ب ۲۰)، شاهد رخ زرد (ص ۳۸۹ ب ۸)، عده دار خم (ص ۴۵۸ ب ۱۶)، آب آذر آسا (ص ۱۹۱ ب ۶)، آب رنگین (ص ۱۹۸ ب ۱۰)، آب رزان (ص ۱۲ ب ۱۵)، لاله ی تر (ص ۱۴۴ ب ۳)، آب مغان (ص ۶۶۵ ب ۵)، آتشین کوثر (ص ۶۳۱ ب ۱)، آفتاب زرد رو (ص ۳۹۱ ب ۷)، پردگی رز (ص ۱۳۴ ب ۴)، خون دل رز (ص ۷۳۵ ب ۲)، خون خرگوش (ص ۷۸۲

ب ۴)، خام روان پز (ص ۷۳۵ ب ۲)، عده خاتون خم (ص ۱۴۳ ب ۱۶)، آب احمر (ص ۱۲۳ ب ۳)، کوثر (ص ۱۲۳ ب ۴) و

تعابیر و استعارات شراب را در ابیات زیر نیز می بینیم :

سر مستم و تشنه «آب» درده	آن «آتشگون گلاب» درده
در حجله ی جام آسمان رنگ	آن «دختر آفتاب» درده
«یاقوت بلور حقه» پیش آر	«خورشید هوا نقاب» درده
آن «خون سیاوش» از خم جم	چون «تیغ فراسیاب» درده
تا زاتش غم روان نسوزد	آن «طلق روان نـاب» درده
تا جرعه ادیم گون کند خاک	آن «لعل سهیل تاب» درده
مندیش که آب کار ما رفت	آوازه ی «کـار آب» درده
خاقانی را به خلوه یک دم	بنشان دو بدو «شراب» درده

(دیوان: ۶۶۲ - ۶۶۱)

محتوای شعر خاقانی

در تسلط کم نظیر خاقانی بر اطلاعات مذهبی و علوم قرآنی و آیات و احادیث و اخبار جای تردید نیست. همچنین اطلاعات وی از رسوم و آیین ترسای از دیگر زمینه های شعری اوست.

قصیده ی ترسای یه خاقانی سرشار است از اصطلاحات فرهنگ مسیحی و هیچ شاعری در سرودن این گونه ابیات به پایه ی خاقانی نمی رسد. حبسیات خاقانی نیز به جای خود شرربار و سوزناک است.

خاقانی از جمله شعرایی است که در وصف منازل و مناسک حج منحصر به فرد است. وصف های عجیبی که از عرفات، مشعر، منی، جبل الرحمه، مزدلفه، کعبه، صفا، مروه و بختیان رهنورد کوه پیکر و اعراب، ارایه داده انسان را به حیرت می اندازد و چنان زیبا و برجسته می سراید که خواننده، خود را سوار بر بختی مست و رهوار در گرمگاه بادیه ای که از گرد و غبار موج می زند می پندارد و چنان به وجد می آید که تصاویر یک حج ابراهیمی و واقعی برایش تداعی می شود:

بختیان چون نوعروسان پای کوبان درسماع
 اختران شب پلاس چرخ کوهان دیده اند
 (دیوان: ۹۰)

سرخ مویانی چومی ، بی می همه مست خراب
 بادیه بحر است و بختی کشتی و اعراب موج
 دایره افلاک را بالای صحن بادیه
 و آن کژاوه چیست میزانی دو کفه باردار
 گرمگاهی کافتاب استاده در قلب اسد
 سنگ و ریگ ثعلبیه بید و ریحان دیده اند
 (دیوان: ۹۱ - ۹۲)

خاقانی از استادان مسلم شعر فنی است و در میدان سخنوری گوی سبقت را از هماوردان
 ر بوده است. پیچیدگی اندیشه های دور و دیرباب او در تن پوش نگارین تشبیهات و استعارات
 و کنایات، همراه تخیلات ژرف و شگرف او، ره بردن به مقصود را بسیار دشوار ساخته است به
 گونه ای که جز به همت بلند، دریافت دقایق آن ممکن نیست. چنان که در رسیدن به خود او نیز
 به راستی باید همت، سلسله جنبان شود و خود نیز بدین باور است:

منم سر آمد دوران که طبع من داند
 چهار جوی جنان از پی جهان کندن
 به من به جنبش همت توان رسید بلی
 گهر چگونه توان یافت جز به کان کندن
 هزار سال فلک جان کند نشیب و فراز
 که چون منی به کف آرد مگر به جان کندن
 (دیوان: ۹۱۳ - ۹۱۲)

با این حال، خاقانی از تشبیب و تغزل های بسیار لطیف و شیوا و مطلع های شیرین و
 قصاید روان و جذاب برخوردار است؛ با آرایه نمونه هایی شما را به داوری می نشانیم:

کوی عشق آمد شد ما برنتابد بیش از این
 دامن تر بردن آنجا برنتابد بیش از این
 رشته ی جان تا دو تا بود انده تن می کشید
 چون شد اکنون رشته یکتا، برنتابد، بیش از این
 عید هر سالی دوبار آید که آفاق جهان
 بستن آذین زیبا برنتابد بیش از این
 (دیوان: ۳۳۷)

و یا این قصیده :

بردار زلفش از رخ تاجان تازه بینی
 وز نیم کشت غمزه اش قربان تازه بینی

یک سو فکن دو زلفش و ایمانت تازه گردان کاندرحجاب کفرش ایمان تازه بینی
هر دم ز برق خنده اش تا کرد بوسه باران در کشت زار عمـرم باران تازه بینی
(دیوان: ۴۳۲ - ۴۳۱)

و مطلع این قصیده که در مدح خاقان اکبر منوچهر شروانشاه سروده است :
در پرده ی دل آمد دامن کشان خیالش جان شد خیال بازی در پرده ی وصالش
(دیوان: ۲۲۷)

و یا مطلع این قصیده در مدح شروانشاه منوچهر :
صفتی است حسن او راکه به وصف درنیاید روشی است عشق او را که به گفت در نیاید
(دیوان: ۱۲۰)

خاقانی پیشگام شعرای نامدار

قلمروهای ناشناخته ی سخن خاقانی بسیار و فتح قله های کلام او بس دشوار و درشتناک است. دقت نظر در افکار و اشعار خاقانی گاه این پندار را به ذهن می آورد که اگر سخن گویندگانی چون حافظ و سعدی به روانی آب کنار مزارشان است، سخن خاقانی به آبشاری بلند بر ستیغ کوهی سر به فلک کشیده می ماند که در برخورد با صخره های سترگ، آواهای مهیب و وحشت انگیز بر می افکند و هر کسی را توان دست یابی بدان نیست و از کجا معلوم که یکی از سرچشمه های این چشمه های روان و زلال، آبشارهای طوفان خیز شعر خاقانی نباشد؟
آیا ابیات زیر سادگی و روانی و شیوایی زبان سعدی را فریاد نمی آورد:

در عشق فتوح چیست دانی از دوست کـرشمه ی نهـانی
ز خوبان جز جفا کاری نیاید زبـد عهدان و فـاداری نیاید
(دیوان: ۶۹۵)
(دیوان: ۶۰۵)

و آیا ابیات زیر لطافت و زیبایی سخن حافظ را ندارد :
در سینه ی ما خیال زلفت طوبی است در آتش جهنم
(دیوان: ۲۷۶)

شوریده کرد ما را عشق پری جمالی هر چشم زد دستش داریم گوشمالی
(دیوان: ۶۶۵)

صد بزم بیارایی هر جای که بنشینمی صد شهر بیاشوبی هر گاه که برخیزی
(دیوان: ۶۸۸)

ای صبحدم ببین که کجا می فرستم نزدیک آفتاب وفا می فرستم
(دیوان: ۵۵۷)

و بی شک ابیات رقصان و شورانگیز زیر پایکوبی های آتشناک مولانا را زنده می کند:
خون ریزی و نندیشی، عیار چنین خوشتر دل دزدی و نگریزی، طرار چنین خوشتر
نوری و نهان از من، حوری و رمان از من بوس از تووجان از من، بازار چنین خوشتر
(دیوان: ۶۱۸)

و سرانجام این خاقانی جادوگفتار است که در قرن ششم زیباتر از صائب قرن یازدهم
می سراید :

کشد مو بر تن نخجیر تیر از شوق پیکانش بدل چون رنگ بر گل می دودزخم نمایانش
گل پیمانہ دردستش زخجلت غنچه می گردد به عارض تا فتاد از تاب می گلہای خنداناش
میان انجمن ناگفتنی بسیار می ماند من دیوانہ را تنہا برید آخرہ دیواناش
درآغوش دو عالم غنچه ی زخمی نمی گنجد هجوم آورده بر دل ها زبس تاراج مژگاناش
بنازم شأن بی قدری من آن بی دست و پا بودم کہ گردید از شرف منزل کف دست سلیماناش
زین رنگ هوا و از فریب آ ز خاقانی دلت خلداست خالی سازاز طاووس و شیطاناش
(دیوان: ۶۲۴)

همت بلند و مناعت طبع خاقانی به حدی است که جز در مقابل خداوند سرفرو نمی آورد و
بیشتر طالب نام است تا در بند نان:

مادحی ام گاه سخن بی نظیر در طلب نام نه در بند نان
(دیوان: ۳۴۳)

بهر دو نان ستایش دونان کنم مباد کاب گهر به سنگ خماهن بر آورم
(دیوان: ۲۴۲)

و بر این باور است که اگر شاه بدو نان داده، او شاه را جان بخشیده است:
 شه مرا نان داد من جان دادمش یعنی سخن نان او تخمی است فانی جان من گنج بقاست
 (دیوان: ۸۷)

اندیشه های صوفیانه در شعر خاقانی

عرفان و حکمت و موعظه و اندیشه های صوفیانه که شاید در مراحل نخستین شاعری به پیروی از حکیم سنائی در ذهن خاقانی می جوشد، جایگاهی منبع و رفیع در شعر او دارد. از آن میان قصیده ی مرآت الصفا به مطلع زیر بسیار مشهور است:

مرا دل پیر تعلیم است و من طفل زبان دانش دم تسلیم سرعشر و سر زانو دبستانش
 (دیوان: ۲۰۹)

«خاقانی هیچگاه شاعری صوفی مسلک و عارف شناخته نشده و حتی از بعضی اشعار او بوی مخالفت با تصوّف به مشام می رسد. با این همه، مضامین عارفانه و ملامتی در شعر او کم نیست و چه بسیار از غزلهای رندانه ی حافظ و دیگران که متأثر از این نوع اشعار خاقانی است.» (معدن کن، ۱۳۷۸: ۷۶۱)

آزاد اندیشی خاقانی را در ابیات زیر ملاحظه کنید:

چه آزادند درویشان از آسیب گرانباری چه محتاجند سلطانان به اسباب جهانباری
 پس ازسی سال روشن گشت برخاقانی این معنی که سلطانی است درویشی و درویشی است سلطانی
 (دیوان: ۴۱۴)

از دیدگاه خاقانی گدای مجرد صفتی که جز عصا و ردایی ندارد، بر پادشاهی که بر تخت زرنگار نشسته است برتری دارد:

گدای مجرد صفت را که روزی سرش رفت جز پادشاهی نیابی
 ولی پادشا را که یک لحظه از سر کله گم شود جز گدایی نیابی
 (دیوان: ۴۱۸)

و مواعظ و درویش صفتی او را در ابیات زیر نیز ملاحظه نمایید :

سلیمانی مکن دعوی نخست آن دیوانسی را بکش یا بنده کن یا کارفرما یا برون رانش
 سفر بیرون از این عالم کن و بالای آن عالم که دل زین هردومستغنی است برترزین و آن دانش

نه درویش است هرکش تاج سلطانی کندسغبه که درویش آنکه درویشی و سلطانیست یکسانش
(دیوان: ۲۱۲)

ذهن لفظ گرا و مضمون ساز و طوفان خیز خاقانی گاهی ابیاتی غریب به ظهور رسانده که
عقل انگشت حیرت به دندان می گزد:

چنان استاده ام پیش و پس طعن که استاده است الفه‌ای اطعن
(دیوان: ۲۵)

موسیقی شعر خاقانی

موسیقی کلام و آهنگ خوش الفاظ در بسیاری از اشعار خاقانی به قدری است که التذاذ
بدون دریافت معنی هم برای خواننده میسر است:

در کام صبح از ناف شب مشک است عمداریخته زین هزاران نرگسه برسقف مینا ریخته
صبح است گلگون تاخته، شمشیر بیرون آخته برشب شبیخون ساخته، خورش به عمدا ریخته
شب چاه بیژن بسته سر، مشرق گشاده زال زر خون سیاوشان نگر، برخاک وخارا ریخته
مستان صبح آموخته، از می فتوح اندوخته می شمع روح افروخته، نقل مهیا ریخته
رضوانکده خمخانه ها، حوض جنان پیمانها کف برقدح دردانه ها، از عقد حورا ریخته
زر دوست از دست جهان، در پای پیل افتاده دان ما زیر پای دوستان، زر پیل بالا ریخته
راوی ز درهای دری، دلال و دلها مشتری خاقانی اینک جوهری درهای بیضا ریخته
امروز صاحب خاطران، نامم نهند از ساحران هست آبروی شاعران زین شعرغرا ریخته
(دیوان: ۳۸۲ - ۳۷۸ - ۳۷۷)

آنچه در این نوشتار ثبت افتاد اندکی از بسیار و قطره ای از دریای توفنده و موج
اندیشه های رنگ رنگ و پیچ در پیچ و دیر یاب این شاعر توانا و قدر قدرت بود و بدیهی است
که تا رسیدن به قله های شعر خاقانی راهی بس دور و دشوار فرا روی ماست.

نتیجه

بافت شعر خاقانی فنی و هنر مندانه است و هر کسی را یارای پرواز به قله رفیع و سر به
فلک کشیده ی شعر او نیست.

اگرچه توانمندی خاقانی در دانش های گوناگون و هجوم اصطلاحات مربوط به این دانش ها در سخن او، همراه با شیوه ی خاصش در مضمون آفرینی و نازک اندیشی، شعر او را تشخیصی ویژه بخشیده اما در بسیاری از موارد دستیابی بر زوایای رازناک هنر او را دشوار ساخته است و با این که در بسیاری از اشعار این شاعر بلند آوازه بوی آشنایی به مشام می رسد، ولی به دلیل پیچیدگی و خیزش یکباره ی معانی و تلاطم علوم گوناگون که با اصطلاحات و ترکیبات و کنایات عجیب و غریب در هم پیچیده است، متأسفانه حتی برای خواص، شاعری ناشناخته و دیر آشنا باقیمانده است.



منابع

- ۱- خاقانی، افضل الدین بدیل (۱۳۳۳) *تحفه العراقین*. به اهتمام یحیی قریب. چاپ اول. تهران : انتشارات امیرکبیر.
- ۲- خاقانی، افضل الدین بدیل (۱۳۶۸) *دیوان خاقانی شروانی*. به کوشش دکتر ضیاء الدین سجادی. چاپ سوم. تهران : انتشارات زوار.
- ۳- رضا زاده شفق، صادق (۱۳۵۲) *تاریخ ادبیات ایران*. شیراز : انتشارات دانشگاه پهلوی .
- ۴- سجادی، ضیاء الدین (۱۳۸۲) *فرهنگ لغات و تعبیرات با شرح اعلام و مشکلات دیوان خاقانی شروانی*. چاپ دوم. تهران : انتشارات زوار.
- ۵- سجادی، ضیاء الدین (۱۳۵۶) *گزیده اشعار خاقانی شروانی*. چاپ دوم. شرکت سهامی کتابهای جیبی.
- ۶- شفیع کدکنی، محمد رضا (۱۳۷۳) *موسیقی شعر*. چاپ چهارم: انتشارات آگاه.
- ۷- کزازی، میر جلال الدین (۱۳۶۸) *رخسار صبح*. گزارش چامه ای از خاقانی شروانی. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- ۸- کزازی، میر جلال الدین (۱۳۷۸) *گزارش دشواری های دیوان خاقانی*. چاپ اول. تهران: نشر مرکز.
- ۹- ماهیار، عباس (۱۳۸۲) *شرح مشکلات خاقانی*. دفتر یکم. ثری تا ثریا. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۰- مختاری، حسین (۱۳۷۱) *"ردیف در شعر خاقانی شروانی"*. مجله ادبستان. سال سوم. شماره ۷ تهران : ۶۶-۶۷.
- ۱۱- معدن کن، معصومه (۱۳۷۲) *بزم دیرینه عروس*. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۲- _____ (۱۳۸۳) *تصویر سازی و نماد پردازی با خورشید در دیوان خاقانی*. نشریه دانشکده ادبیات و علوم انسانی دانشگاه تبریز. سال ۴۷، شماره ۱۹۲، تبریز: ۵۱-۸۳.
- ۱۳- _____ (۱۳۷۸) *نگاهی به دنیای خاقانی*. چاپ اول. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
- ۱۴- مؤید شیرازی، جعفر (۱۳۷۲) *شعر خاقانی*. چاپ اول. شیراز: مرکز نشر دانشگاه شیراز.